



پس از بمبارانهای شیمیایی در هوا پخش می‌شوند. ... اینها، خرده ریزه‌هایی هستند که داستان نویسی از آنها برای بافتن داستان‌شان استفاده کرده است. بدون آن که شعار بدهد و یا خواننده احساس کند که داستان نویسی دارد شعار می‌دهد. این، همان مهارت است. اگر این مهارت نبود، نویسنده این داستان باید می‌رفت مقاله‌ای در باره بمبارانهای شیمیایی می‌نوشت و یا به عنوان یک تحلیلگر سیاسی در یکی از برنامه‌های تلویزیونی ظاهر می‌شد و حمله موشکی کوبا و یا هیروشیما و ناکازاکی را بررسی می‌کرد. اما، خولیا آلوارز داستان نویسی، همه این کارها را کرد بدون این که هیچ‌انگی بخورد. و داستان نویسی باقی ماند.

ژامبون را توی جیبم صاف و صوف می‌کنم و وسایلم را (سی دی‌هایم، وزنه‌هایم و یک دوربین پولاروید عتیقه) توی کیسه زباله‌هایی که مجانی در اختیارم گذاشته، می‌چپانم. بعد، همه را ول می‌کنم که بیفتند و ژامبون را دودستی تعارفش می‌کنم. آن را طوری توی دستم نگه داشته‌ام انگار که بچه مان است. او هیچ توضیحی نمی‌خواهد - ژامبون را هم. فیونا مال دومینیک است و ما داستان کوتاه تلخی هستیم از دلتنگی‌های یک شب در رستوران. اما داستان را دیگر همه می‌دانند و مسلما من نمی‌خواهم دومینیک بیاید دنبال ژامبونم. وسایلم را می‌ریزم توی ماشین و می‌روم سمت غرب.

ژامبون کنارم روی صندلی برق می‌زند. حتی حوالی ایندیانا، کمر بند ایمنی اش را هم می‌بندم. نگه می‌دارم که تلفن بزنم، اما گیلدا هر بار قطع می‌کند. این است که برایش عکس‌هایی از سفرم می‌فرستم: ژامبون زیر طاق نقره‌ای سنت لویی؛ ژامبون در کرنل کنیون؛ ژامبون در لاس وگاس. دارم عکسی از ژامبون در اقیانوس آرام می‌گیرم که پس موجی عظیم آن را با خودش می‌کشد توی آب. با این حال، عکس را می‌فرستم: ژامبون در میان امواج اقیانوس آرام. توی این عکس، مشخص نیست که کدام ما غایب است.

(۱)
دروغ، زشت است که بگویند
و راست، نادرست است که
بیوشانند!

رابرت لویی استیونسون -
داستان نویسی اسکاتلندی
(۱۸۵۰ - ۱۸۹۴)



(۲)
هنرمند باید به طرح مساله
بپردازد و نه به حل آن

آنتوان چخوف - داستان
نویس نامدار روس
(۱۸۶۰ - ۱۹۰۴)



گاهی البته می‌تواند از کوه، کاه بسازد. اولی اما شایعتر و داستانی‌تر است. بافتن، آفرینش است. خلق است. تولید است. مثل کسی که با کاموا و میل بافتنی، ژاکتی را می‌بافد. داستان نویسی هم، واژه به واژه و رخداد به رخداد داستان را می‌بافد تا کامل شود. بافنده می‌تواند بنا به مهارت و ذوق خود، نقش گلی یا طرحی و یا جیب بیرون و درون را نیز بیافد. چنان که در این داستان برف، این نقش و طرح و جیب و... را می‌بینیم. می‌خواهید بدانید این نقش و طرح و جیب کدامند؟

مدرسه ی کلیسایی. معلمهایی که خواهران روحانی اند. تشبیه خانم معلم - با خاطر پوشش آنها - به عروسکهای ماتم گرفته. دانش آموزان مهاجر. بارش برف. جنگ و موشکباران. بمب اتمی. پودرهای ستمی که

داستانریزه

سال نو

پاملا پینتر

برگردان: سارا و پژمان طهرانیان

آخر شب کریسمس در رستوران اسپینلی است که دومینیک با ایده احماقانه اش پاداش ما گارسون‌ها را می‌دهد: ژامبون‌های ایتالیایی در لفاف‌هایی آن قدر تنگ که مثل جورابه‌های طلائی زربفت گیلدا می‌درخشند.

گیلدا در خانه بیدار مانده تا مرا به روش خودش غافلگیر کند: تمام وسایل من از سه ماه قبل ریخته شده روی پله‌ها. دست به سینه، ناخن‌های سرخش را به آستین‌های ساتن سفید روبروشامبرش می‌زند و می‌گوید که جریان فیونا را شنیده.

جلوه‌های داستانی در شعر شاعران اسماعیل شاهرودی

در دل کلبه‌ای آرام، زنی
گهی از رفته شکایت داشت
روزها بود که می‌سوزاندش
"چند روز است که اورفته" چو گفت
باز نالید ز دنیا، نالید
نکنند اهریمن بد بختیش
زن در اندیشه که کی می‌آید
در به ناگاه بر آورد آوا
غصه بگریختش از دل و ز شوق
شاد از آمدن شوهر خود
بین ره دید به رویا که حسن
دید... موجر را می‌گیرد پول
زن کلون را چو کشید از در، دید
او حسن بود که بر در می‌کوفت
حسن از گرسنگی بس که گریست
آن زن از کلبه برون رفت که رفت ...
روز دیگر چو برآمد خورشید
اوجه می‌دانست دیشب مستی
با خبرهای جراید آن روز
"زن مقتوله دارد پسری"

پیش خودشکوه ز دنیا داشت
گاه اندیشه ی فردا داشت
دوری شوهر در آتش خویش
بیشتر سوخت دلش بیش از پیش
که - "هنوز خبری نیست" که نیست
داده باشد به ره زندگی، ایست
شوهرش از سفر دور و دراز
کامد او از سفرش، در کن باز
اشک در حلقه ی چشمانش دوید
پاپتی سوی در کلبه، جهید
دست در گردن بابا دارد
دید... خود کفشی زیبا دارد
آن همه هیچ و همه رویا بود
اولین حرفش "کو بابا" بود
کم کمک خواب به چشمانش رفت

حسنک "مادر! مادر!" می‌کرد
دامن خویش ز خون تر می‌کرد
خبری بود که در یاد من است
ننوشتند که نامش حسن است* ...

عنصر داستانی:

تاثیر، یکی از عناصری است که همواره دغدغه ی داستان نویسان بوده است. تاثیر یعنی این که نویسنده بکوشد تا نوشته اش، خواننده و یا شنونده را به حال خود وانگذارد. همین عنصر سبب می‌شود تا برعکس بسیاری از داستانها، متن تا مدت‌ها در ذهن و یاد مخاطب باقی بماند و مانند بعضی از داستانها، همزمان با پایان یافتن داستان، از یاد خواننده نرود. آنچه این تاثیر را در این داستان منظوم پدید آورده است، فقط سوژه داستان نیست. زبان روایت هم هست. روایتی که در این داستان‌شعرها، به زبان نظم است. زبان نظم که معمولاً به کار شعری‌اید تا به کار داستان. اما نویسندگان داستان‌شعرها در قاعده از این زبان استفاده می‌کنند. سوژه ی این داستان ناتوالیستی، تا اندازه‌ای تکراری است. اما زبان نظم، نوعی تازگی به این سوژه داده است. ولی تا جایی که به سوژه برمی‌گردد، این سوژه، نو نیست؛ تکراری است. یعنی روایت کردن داستان با زبانی دیگر. این که می‌گویند گاهی می‌شود از سوژه‌های تکراری، داستانی نو ساخت، یک راهش - شاید - همین باشد.

(*مجموعه اشعار / اسماعیل شاهرودی / نشر نگاه / چ ۱ / ۱۳۹۰ / صص ۱۰۸ - ۱۱۰)

سخنی با شما: دوستان همراه!

شادباش نوروزی مرا بپذیرید. امیدوارم سالی که آغاز کرده اید، سالی سرشار از شادی و فراوانی و پیروزی باشد در کارتان و روزگارتان. امسال را دریابید و داستانهای خوب و خواندنی برای مجله تان ارمان کنید. داستانهای کوتاه، داستانی‌ریزه‌ها، معرفی و نقد کتاب، خبرهایی از محافل داستانی شهر و دیارتان، نامه‌های پر از مهرتان، نکته‌ها و پیشنهادها و انتقادهایتان... همه و همه را برای مجله خود بفرستید.